۱۶۵ برگ

میکروفیلم تهیه شد

بازبینی شد ۱۳۵۴

تاریخ ۶۰/۱۲/۱۷

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب دیوان شوکت فارسی

مصنف

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۵ سطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۱۶۵

جزء کتب ادبیات شماره ۴۵۲

شماره عمومی ۷۱۴۷ شماره قبض

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف ۱۳۲۷

طول ۲۰ عرض ۱۲ گنجه

سال ۱۳۶۰ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس ۲
دیوان خطی

داغ مرا سواد وطن مشک سوده است — یارب کسی مباد بداغی مبتلا

رویم بسوی غربت و دل جانب وطن — افتاده کار من بمیان دو کهربا

خلقی فتاده اند بطعنم که از وطن — بیرون چه آمدی و مسافر شدی چرا

غافل از آنکه جذبه عشاق گر چون شود — گرد سپند خود بره شعله رهنما

حالت خدا نگر و چه برگردد از کسی — گرداب فتنه می‌شود آغوش ناخدا

زنهار عیب صاف ضمیران مکن که هست — آئینه و ... ریزان بدن نما

گرد و شکسته خاطرم از نگاه بخت — این دانه را ز گردش چشم است آسیا

از عشق ناله شکوه نه بزم مجلس — ... دیروبت

انجام کار عشق ز آغاز خوشتر است — ... رنگ حنا ...

عشق ... [illegible]

۵۴

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۵۳-۱۳

دنیا علاج گرسنه چشمی نمیکند — این بانگ کرم جنب گی سوزد اشتها
اندیشه بود مدد از فهم زپهلوی سخن — باشم نجابه ام زنی خامه بود رسا
موج هوا چو جاده زمین گرگرفته است — از بس گرفته است کف خاک منی هوا
نامم بیاف مهر جموی نیز بنده اند — بنوه طلب به تیغ زبانم زهم جدا
چرخست زبس که مهر زنه خامه‌ام زرخشت — پیکانه ام چو چینی تصویر از صدا
نتوان بزیر چرخ کلبه شکوه آرزو — انسر عدو زبخشند مگر زنگ این بنا
خوبیسم که نقش بوسه زنگان حق کهم — کلیمنج آستان نشه کشور رضا
خراج صدق و بابه زفیع مهر عدل — فرقان حلم و خطبه
صدقش چو شاهدیست که باید زعکس او — از زنگ کذب آینهٔ جرجیلا

هود صفا

صد دینا

طاق حرم شده چو تبان زابیلقس — دایم بود بنا بخشش آبرو گره کشا
باشد بروی اهل سعادت گشاده — از هیبت تخته در او چنین کعبه عا
کلیمنج او زغنچه گل آورد بهار — زنجیر او زطره سنبل کند صبا
کلدستهاچو مصرعه سکینی گران آشکار — مسجد چو فکر نازکی رتق آسمان بنا
ابروی طاق او که هلال سعادت است — مانند موج چشمه خورشید انجلا
بالد بجوش روح وشوق هجون عیان — از بسکه صحن روضه اش از ناوه فزا
هنوشته لوحهای مقابر بهم دوره — چون تخته بند اینهانی بدن را
هردار خط شکسته موج لطافت — حوضش حرست صفحه دیباچه صفا
از جوی آب جدول سیمین بدور او — لوحش زعکس گنبد زرین عرش سا
داد دمی شده است ساغر زنی آفتاب — ماهش نهاده است فلک گنبد طلا
از قدر بسکه مرغ ملک چشم رفعتست — میلش کشد بدیده خورشید توتیا
همیش ازو که لب نبود است اگرچه کوه — سقفش به بام جنبش افلاک همصدا
سقفش را آشیانه مرغ سعادتست — ایند برون زسینه قندیل او هما
از بانک دلکاه کرم یکبار می شود — قندیلها چو که هر دل آینه از حیا
بنشسته از دلکاه نقش لها غبار — چشم کرد خط بغبغب خوبان دلربا

بیاض چشم تو گلرنگ از پیاله دید — ز رنگ برهم بازی آب رنگ لاله گردید

ز فیض دیدن رخت آنچه از گلشنم نماند

ز زخم خیال تو پریده خون در تنم نماند

ساده او بس ز نگاه من غنچه دیده شود — خط او ز نگه تیر تراشیده شود

توان ز صحبت اهل سخن سخندان شد

هوا محیط زبان چنین شود دهن باش

نظاره لازم طبع برشتم افتاده است — غبار من بحیره نگاه بچینه

چراغ اهل وحشت میشود از خویشتن روشن

شب چشم غزالان ما مهتاب ز نور دارد

کعبه انداخت بنا بر صحرای وجود — یکسر ز زمین سنگ برون جست و آشیانه شد

دل ازین صحرا بعهد طفلیم آگاه بود

جنبش گهواره ام پست و بلند راه بود

نان مگر وجود دسته غبار دل باشد — طلای دست فشار تو شسته گل باشد

که [illegible] از دو رنگی خجل گردد

ز آب [illegible] غبار کم گردد

کتابخانه آستان قدس
مخطوط
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد